

عیسی شفا می‌کند مفلوج را

¹ پس به کشتی سوار شده، عبور کرد و به شهر خویش آمد.² ناگاه مفلوجی را بر بستر خوابانیده، نزد وی آوردند. چون عیسی ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: ای فرزند، خاطر جمع دار که گناهانت آمرزیده شد.³ ناگاه بعضی از کاتبان با خود گفتند: این شخص کفر می‌گوید.⁴ عیسی خیالات ایشان را درک نموده، گفت: از بهر چه خیالات فاسد به خاطر خود راه می‌دهید؟⁵ زیرا کدام سهل تر است، گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد یا گفتن آنکه برخاسته بخرام؟⁶ لیکن تا بدانید که پسر انسان را قدرت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست، ناگاه مفلوج را گفت: برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود روانه شو!⁷ در حال برخاسته، به خانه خود رفت.⁸ و آن گروه چون این عمل را دیدند، متعجب شده، خدایی را که این نوع قدرت به مردم عطا فرموده بود، تمجید نمودند.

دعوت مئی

⁹ چون عیسی از آنجا می‌گذشت، مردی را مسمی به مئی به باجگاه نشسته دید. بدو گفت: مرا متابعت کن! در حال برخاسته، از عقب وی روانه شد.¹⁰ و واقع شد چون او در خانه به غذا نشسته بود که جمعی از باجگیران و گناهکاران آمده، با عیسی و شاگردانش بنشستند.¹¹ و فریسیان چون دیدند، به شاگردان او گفتند: چرا استاد شما با باجگیران و گناهکاران غذا می‌خورد؟¹² عیسی چون شنید، گفت: نه تندرستان، بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند.¹³ لیکن رفته، این را دریافت کنید که: رحمت می‌خواهم نه قربانی. زیرا نیامده‌ام تا عادلان را، بلکه گناهکاران را به توبه دعوت نمایم.

روزه ایمان داران

¹⁴ ناگاه شاگردان یحیی نزد وی آمده، گفتند: چون است که ما و فریسیان روزه بسیار می‌داریم، لیکن شاگردان تو روزه نمی‌دارند؟¹⁵ عیسی بدیشان گفت: آیا پسران خانه عروسی، مادامی که داماد با ایشان است، می‌توانند ماتم کنند؟ و لیکن ایامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود؛ در آن هنگام روزه خواهند

داشت.¹⁶ و هیچ‌کس بر جامه کهنه پارهای از پارچه نو وصله نمی‌کند زیرا که آن وصله از جامه جدا می‌گردد و دریدگی بدتر می‌شود.¹⁷ و شراب نو را در مشکهای کهنه نمی‌ریزند والا مشکها دریده شده، شراب ریخته و مشکها تباه گردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نو می‌ریزند تا هر دو محفوظ باشد.

عیسی شفا می‌کند یک زن را و زنده کردن یک دختر

¹⁸ او هنوز این سخنان را بدیشان می‌گفت که ناگاه رئیسی آمد و او را پرستش نموده، گفت: اکنون دختر من مرده است. لیکن بیا و دست خود را بر وی گذار که زیست خواهد کرد.¹⁹ پس عیسی به اتفاق شاگردان خود برخاسته، از عقب او روانه شد.²⁰ و اینک، زنی که مدت دوازده سال به مرض استحاضه مبتلا می‌بود، از عقب او آمده، دامن ردای او را لمس نمود،²¹ زیرا با خود گفته بود: اگر محض ردایش را لمس کنم، هرآینه شفا یابم.²² عیسی برگشته، نظر بر وی انداخته، گفت: ای دختر، خاطر جمع باش زیرا که ایمانتو را شفا داده است! در ساعت آن زن رستگار گردید.²³ و چون عیسی به خانه رئیس در آمد، نوحه گران و گروهی از شورشکنندگان را دیده،²⁴ بدیشان گفت: راه دهید! زیرا دختر نمرده، بلکه در خواب است. ایشان بر وی شخریه کردند.²⁵ اما چون آن گروه بیرون شدند، داخل شده، دست آن دختر را گرفت که در ساعت برخاست.²⁶ و این کار در تمام آن مرزوبوم شهرت یافت.

عیسی شفا می‌کند دو نابینا را

²⁷ و چون عیسی از آن مکان می‌رفت، دو کور فریادکنان در عقب او افتاده، گفتند: پسر داودا، بر ما ترجم کن!²⁸ و چون به خانه در آمد، آن دو کور نزد او آمدند. عیسی بدیشان گفت: آیا ایمان دارید که این کار را می‌توانم کرد؟ گفتندش: بلی، خداوندا.²⁹ در ساعت چشمان ایشان را لمس کرده، گفت: بر وفق ایمانتان به شما بشود.³⁰ در حال چشمانشان باز شد و عیسی ایشان را به تأکید فرمود که زنهاری کسی اطلاع نیابد.³¹ اما ایشان بیرون رفته، او را در تمام آن نواحی شهرت دادند.

عیسی شفا می‌کند لال را

³² و هنگامی که ایشان بیرون می‌رفتند، ناگاه دیوانهای گنگ را نزد او آوردند. ³³ و چون دیو بیرون شد، گنگ، گویا گردید و همه در تعجب شده، گفتند: در اسرائیل چنین امر هرگز دیده نشده بود. ³⁴ لیکن فریسیان گفتند: به واسطه رئیس دیوها، دیوها را بیرون می‌کند.

دلسوزی عیسی برای مردم

³⁵ و عیسی در همه شهرها و دهات گشته، درکنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه می‌نمود و هر مرض و رنج مردم را شفا می‌داد. ³⁶ و چون جمعی کثیر دید، دلش بر ایشان بسوخت زیرا که مانند گوسفندان بیشبان، پریشانحال و پراکنده بودند. ³⁷ آنگاه به شاگردان خود گفت: حصاد فراوان است لیکن عمّله کم. ³⁸ پس از صاحب حصاد استدعا نماید تا عمّله در حصاد خود بفرستد.